

## حضور زن در عرصه سیاست و اجتماع

تبیین این بحث، نیازمند ذکر مقدمه کوتاهی است و آن اینکه دین، بشر را با دید جمعی می‌نگرد و صرف‌نظر از وجود یا عدم وجود جامعه حقیقی، برای انسان یک هویت جمعی معتقد است؛ از این رو وظایفی را به نام مسائل اجتماعی مطرح می‌کند و مسلمانان را به انجام آنها فرا می‌خواند....



تبیین این بحث، نیازمند ذکر مقدمه کوتاهی است و آن اینکه دین، بشر را با دید جمعی می‌نگرد و صرف‌نظر از وجود یا عدم وجود جامعه حقیقی، برای انسان یک هویت جمعی معتقد است؛ از این رو وظایفی را به نام مسائل اجتماعی مطرح می‌کند و مسلمانان را به انجام آنها فرا می‌خواند.

آنها که از نوع برخوردار نیستند یا تک‌اندیشند و فقط به خود می‌اندیشند یا خطوط کلی اجتماعی را درک نمی‌کنند یا در صورت درک آن توان نثار و ایثار ندارند؛ از این رو در صحنه اجتماع قدم نمی‌نهند. اهل قیام و اقدام، هم هویت اجتماعی بشر و هم لزوم فداکاری برای گرامیداشت هویت جمعی را به خوبی درک کرده‌اند. قرآن کریم مؤمنان راستین را چنین می‌شناساند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنَهُ﴾ [۲]؛ یعنی مؤمنان راستین کسانی‌اند که هم از نظر عقیده به خدا و پیامبرش معتقدند و هم از نظر درک مسائل اجتماعی و هوش جمعی، جامعه را خوب می‌شناسند و در مسائل جمعی همواره حضور دارند و منزوی نیستند. مراد از امر جامع در آیه، همان مسائل جمعی نظام است؛ مانند نماز جمعه، تظاهرات ضدّظلمیان و استکبار، حضور در انتخابات، تأیید رهبری و مسئولان اسلامی، تأیید خدمتگزاران راستین، امر به معروف عمومی و نهی از منکر جمعی و....

اطلاق و سیاق آیه و تفسیح مناط آن، زن و مرد را یک‌جا شامل می‌شود و این حکم را برای هر دو لازم می‌شمرد. خداوند می‌فرماید که مؤمنان راستین در هیچ امری جامع، رهبرشان را تنها نمی‌گذارند و بی‌اجازه او صحنه را ترک نمی‌کنند؛ چنان‌که ذیل همین بخش از آیات، قصه حنظله غسیل‌الملائکه آمده است که به اجازه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موقتاً صحنه جنگ را ترک کرد.

برپایه آیات قرآن، از ویژگیهای مؤمنان، حضور آنها در مسائل جمعی جامعه کنار رهبر و ترک نکردن صحنه بی‌عذر موخه و بدون اطلاع است؛ حتی مؤمنان بیماراعلام می‌کنند که به سبب بیماری نمی‌توانند همراه جمع باشند تا راه بهانه‌گیری دیگران باز نشود؛ ﴿وَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَن شِئْتُم مِّنْهُم وَاسْتَغْفَرَ لِهِمَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [۳]. طبق این آیه، معذوران نیز که به اذن مقام رهبری صحنه را ترک می‌کنند، فضیلتی را از دست می‌دهند؛ از این رو ذات اقدس الهی به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد که برای آنان استغفار کند؛ بنابراین اگر کسی موفق نشد در مسئله‌ای اجتماعی حضور یابد، از فیضی بی‌بهره مانده است که باید با استغفار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترمیم شود.

همان‌طور که زن در بعضی از ایام ماه از توفیق نماز محروم است، ولی با داشتن وضو و نشستن روبه قبله در مصلاخ خود و گفتن ذکر به اندازه وقت نماز، امید ترمیم آن ثواب برای او هست یا برای مسافری که از خواندن نماز چهاررکعتی محروم است، اتمام دو رکعت و پس از آن گفتن سی یا چهل بار تسبیحات اربع موجب ترمیم آن ثواب است، برای مؤمنان معذور و مأذون غایب از صحنه نیز رهبران الهی مأمورند طلب مغفرت کنند؛ چون طلب مغفرت رهبران الهی مایه آرامش و طمأنینه قلب مؤمنان می‌شود.

این نموداری از وظیفه جمعی افراد جامعه است که قرآن آن را ترسیم می‌کند و در این بخش، فرقی بین زن و مرد نیست. سخنان رهبران الهی، نه مخصوص مرد است و نه پذیرش آن ویژه اوست و نه در صدر اسلام چنین بود که مردها در امور سیاسی و اجتماعی پیشگام باشند؛ چنان‌که در انقلاب اسلامی نیز حضور در صحنه سیاسی و اجتماعی وظیفه مشترک زن و مرد است و حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و دیگر مسئولان نظام بر این حضور مشترک تأکید داشته و دارند.

زن و تصدّی امور اجرایی

اما در پاسخ به شبهه ممنوعیت تصدّی امور اجرایی برای زنان دو راه حل وجود دارد: یک راه برای معتقدان به دین است و راهی برای دیگران. در مرحله اول، باید برای خود ما حلّ شود که سؤالاتی مانند اینکه چرا زن نمی‌تواند متصدّک بسیاری از امور اجرایی شود، طرح کردنی نیست. توضیح این مطلب مستلزم دو نکته است: ۱/ بسیاری از کارهای اجرایی شرعاً برای زن جایز و رواست. ۲/ امور اجرایی مقام نیست؛ زیرا اگر امور اجرایی ارزش بودند و واجب بود که انسان این کار اجرایی را به عنوان یک کمال و نه برای حفظ نظام بپذیرد، علمای بزرگوار ما از آن چشم نمی‌پوشیدند؛ بلکه برای کسب آن تلاش می‌کردند.

ارزش انسانی یا مسئولیت اجرایی

برخی افراد تقسیم کارهای اجرایی را مانع دستیابی زنها به فضائل می‌پندارند، لیکن این توهم بر اثر عدم توجه به نظام ارزشی اسلام است. نظام ارزشی اسلام با معیارهای مکاتب دیگر متفاوت است. در اسلام آنچه مایه تقرب می‌شود، تعبد است و هر کس بنده‌تر باشد، مقرب‌تر است. بندگی خدا نیز در عمل مطابق آرا و پیشنهادهای خود نیست؛ بلکه بندگی، رفتار براساس دستور خداست.

معیار تکامل و فضیلت را باید وحی الهی تضمین کند و وحی الهی هم برنامه‌ها را تقسیم و توزیع نموده است. براین اساس، زن هرگز نباید بگوید: چون من از بخشی از وظایف مرد محروم هستم، از فضائل آن وظایف نیز محروم؛ چون هر کار اجرایی پاداشی دارد که به مقدار اخلاص عامل آن وابسته است و زن نیز مانند مرد از کارهای اجرایی مشخص با ثوابهای معین برخوردار است.

نگاهی به سیره علمای دین روشن می‌نماید که بسیاری از بزرگان فقهات، به زحمت مرجعیت را قبول می‌نمودند و در عین حال، شبانه‌روز در راه فقهات تلاش می‌کردند و در مسیر اجتهاد جدّیت داشتند؛ از طرفی می‌کوشیدند تا مجتهد شوند و از سویی تلاش داشتند که مرجع نشوند و این نشانه آن است که فضیلت در چیز دیگری است و مقامهای اجرایی صرفاً وظیفه‌ای است که اگر کسی قیام کرد، باید او را تأیید و کمک نمود.

بنابراین، اگر پذیرفتن مسئولیتهای اجرایی، واجب عبادی یا مستحب تعبدی می‌بود که باید برای دسترسی به آن تلاش و کوشش کرد، حتماً بزرگانی نظیر شیخ انصاری نیز تلاش می‌کردند که به این بارگاه بار یابند، لیکن فقیه زاهدتر و وارسته‌تر می‌کوشد مرجعیت و مسائل مالی را نپذیرد یا کمتر قبول کند، مگر بر او واجب عینی شود؛ زیرا این امور وظیفه است و نه مقام؛ برعکس اجتهاد و فقهات، وارث علوم انبیا شدن و فهم کتاب و سنت مقام است و همو که با تلاش از مسائل مالی گریزان است، با کوشش به مسائل علمی گرایش دارد. این پرهیز و گریز از مال و کنشش به طرف فقهات، دو کار است؛ نه یک کار؛ زیرا یکی تَبَرُّی و دیگری تَوَلُّی است. از این رو، طبق سخنان اولیای الهی (علیهم‌السلام) درجات بهشت به عدد آیات قرآن و به اندازه فهم و اعتقاد و ظاهر و باطن قرآن، دسته‌بندی شده است؛ نه بر معیارهای اجرایی تا گفته شود که به زن سهم کمتری می‌دهند؛ بلکه تقسیم، براساس معنویات و اصول ارزشی است و هر که اعلم یا افقه یا اتقا است، مقامات را به ترتیب سیر می‌کند.

امیر مؤمنان، علی بن ابی‌طالب علیه افضل صلوات المصلین کارهای اجرایی را وظیفه می‌داند و می‌فرماید: این امانتی به دست شماست و هرگز امین، مالک نیست [۴]. فرق مقام و پُست، این است که مقامات معنوی، ملک آدمی است، ولی پُست امانت است و امانت، مایه فخر نیست؛ خلاف ملک که مایه فخر است. اگر به شخصی بگویند که این فرش به امانت پیش شماست، او موظف به نگهداری است و حق بهره‌برداری ندارد و اگر این فرش ارزشی داشته باشد، متعلق به صاحب فرش است؛ نه امین، اما چنانچه به شخص بگویند که این فرش ملک شماست، او حق بهره‌برداری دارد و آن فرش برای او زینت است. در مسائل معنوی، علوم و معارف به انسان متعلق است، یعنی زینت اوست لیکن سیمت، وظیفه و امانت است؛ نه مقام. بر این اساس، مرجعیت امانت است، ولی فقهات ملک است؛ چنان‌که وزارت امانت است و تقوا ملک. در آنچه تعلق به جان دارد و کمال روح است، زن و مرد یک‌سان‌اند، اما در محدوده امانتها و وظیفه‌ها که جدای از جان است، کارها تقسیم شده است.

باید این مسائل برای معتقدان به مبانی ارزشی اسلام حل شود و نقد آنها از صحنه ذهن و فکرشان پاک گردد تا جای این پرسش نماند که چرا زن برخلاف مرد نمی‌تواند کار اجرایی قبول کند. ما باید آن زیربنای نظام ارزشی را در انسانیت خودمان جست‌وجو کنیم؛ نه در ذکورت یا انوثت.

الف. زن و احراز مسئولیت

در مقام پاسخ به دیگران و کسانی که به این مسائل عمیق راه نیافته‌اند، باید از طریق عادی سیر کرد و با زبان خود آنان توضیح داد که تصدّک امور اجرایی برای زن، نه تنها در کارهای کلان نمایندگی و وکالت محذوری ندارد، بلکه تصدّک امور خاص نیز به شکل وصایت نوعی از ولایت بر «موصیبه» است رواست؛ زیرا وصایت مشروط به ذکورت نیست؛ چنان‌که جعل ولایت بر ایتام و صغار برای زن محذوری ندارد و حکومت اسلامی در صورت نبودن ولی شرعی، می‌تواند مادر را قیّم و سرپرست صغار کند و نیز می‌تواند زن را متولی رقبات وقف قرار داده، او را صاحب تولیت کلان نماید؛ چون پذیرش تولیت بر وقف، مشروط به مرد بودن متولی یا ممنوع به زن بودن وی نیست. اگر سیستم اداره جامعه بر موازین ستر و عفاف و طهارت روح استوار باشد، هیچ‌گونه منع شرعی برای حضور زن در وکالت، وصایت، ولایت بر محجوران و ولایت بر رقبات وقف و نظایر آن نیست و هرگز حق زن در مواردی محدود مانند حق‌الحضانه خلاصه نمی‌شود.

نموداری از حق مزبور در جوامع روایی آمده است که مادر برای نگهداری فرزند خردسال سزاوارتر است [۵]، لیکن هرگز دلیلی بر حصر حق زن (در قبال شوهر) در حق‌الحضانه نیست؛ چنان‌که دلیلی بر حصر حق زن (در قبال مرد) بر امور معین وجود ندارد.

بسیاری از کارهای اجرایی برای زن جایز است و کارهای اجرایی مخصوص بخش زنان، نه تنها برای آنان ممنوع نیست، بلکه اولی است. نیز زنی که به مقام فقهات بار یابد، راه حضور در مسائل مشورتی، نظیر شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی برای او باز است و اگر احیاناً برای شورای نگهبان شش فقیه از مردان قرار داده شده‌اند، برای آن است که آنها دشواریهای برخورد را بهتر می‌توانند تحمل کنند؛ وگرنه چنانچه حضور زنان و حشر آنان با مردان بی‌محذور باشد، بعید نیست که فقهای از زنان نیز فتوا دهند و مورد مشورت واقع شوند.

اگر مسئولیت اجرایی دانشگاه‌های مخصوص زنان به عهده زن باشد، قطعاً بهتر است، مگر زنی شرایط مدیریت را نداشته باشد و این شرایط، تحصیلی است و نه حصولی؛ یعنی باید زانی باشند که امور ویژه زنان و دختران را اداره کنند تا لازم نباشد نامحرم متصدی اداره آن امور شود.

البته ولی مسلمانان باید مرد باشد؛ زیرا ولایت، تمه همان امامت است. ولی مسلمانان دستور جنگ و صلح می‌دهد و دیدار فراوان با مردم و کار بدنی دشوارتری دارد و حشر بیشتری می‌طلبد... و لازمه این امور، مرد بودن است؛ چنان‌که سطوح دیگر مدیریت، بخشهایی دارد که مخصوص زن است و مرد حق دخالت ندارد، مگر ضرورت ایجاب کند.

پس می‌توان گفت: از حدیث شریف حضرت زهرا سلام الله علیها که می‌فرماید: نامحرمی را نبینند و نامحرمی هم آنان را نبیند؛ «أَنْ لَا يَرِينَ الرَّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالَ» [۶] استفاده می‌شود که زنان باید امور ویژه خود را بیاموزند تا از مراجعه به مردان بی‌نیاز باشند.

شاید کسی بگوید: به هر روی، اگر رهبر مرد باشد، زن هم باید با او در تماس باشد و این مشکل دوجانبه است، لیکن روشن است که رهبر هر روز با همه جامعه در ارتباط است، ولی زن گاهی با رهبری، قاضی یا فرمانده جنگ و فرمانده قوا که مرد است در ارتباط قرار می‌گیرد و این ارتباط، کار روزانه او نیست. البته اگر زن، غیر از مقام ولایت عام، عهده‌دار مسئولیتهای مهم کلیدی دیگر باشد، باز هم محذور برخورد روزانه با صدها مرد متقاضی، متشاککی و مانند آن وجود دارد.

به همین جهت، کارهای اجرایی را تقسیم نموده‌اند و کسی نمی‌تواند مدعی شود که ثواب و پاداش آن زنی که در دامن خود یا در کلاس درس، انسانهایی قاضی و مجتهد و ولی پرورش می‌دهد، کمتر از فردی است که بر اثر تربیت صحیح آن زن، به مقام قضاوت نشسته است و به امور جاری مردم می‌پردازد.

ب. قضاوت زن

درباره تصدّک مقام قضا و داوری، برخی از فقیهان نام‌آور امامیه، نه تصریح به شرطیت ذکورت نموده‌اند تا زن فاقد شرط قضا باشد، نه تصریح به مانعیت انوثت کرده‌اند تا زن واجد مانع داوری باشد؛ مانند شیخ مفید (قدس‌سره) در مقنعه که به اشتراط عقل، کمال، علم به کتاب الهی که سنت معصومان (علیهم‌السلام) را به همراه دارد، اکتفا نموده است و نظیر شیخ طوسی (قدس‌سره) در نهاییه که افزون بر مقنعه مفید چیزی جز حرص بر تقوا را نیفزوده و نامی از اشتراط مرد بودن یا امتناع زن بودن نبرده است و مانند ابن‌ادریس در سرائر که گذشته از شرایط مذکور، تَوَرُّع از محارم الهی را یادآور شده و سخن از مرد و زن بودن قاضی به میان نیاورده است و چون غنّیة‌النزوع حمزة بن علی بن زهره که تصریح به اشتراط ذکورت نکرده است. نیز کتاب جامع‌الشرايع ابن سعید فاقد اشتراط ذکورت بوده و تصریح به مانعیت انوثت برای قضا نموده است؛ هرچند عنوان وی، اختصاص قضا به مرد را نشان می‌دهد؛ زیرا چنین فرموده است: «إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَاقِلًا ...».

البته گروهی از فقهای بزرگ شیعه به اشتراط ذکورت تصریح نموده‌اند؛ مانند قاضی ابن البرّاج در المهدّب و محقق در شرایع الإسلام و در المختصرالنافع و علامه (قدس سرّه) در قواعدالأحكام و در ارشادالأذهان و شهید اول (قدس سرّه) در اللمعة دمشقیة و نظام‌الدین ابی‌الحسن سلمان بن الحسن بن سلیمان صهرشتی در کتاب إصباح‌الشیعة بمصباح‌الشریعة. نیز عدّه‌ای از بزرگان متأخر مانند صاحب جواهر و شیخ انصاری و آقاضیاء‌الدین عراقی‌رضوان الله تعالی علیهم اجمعین به اشتراط ذکورت تصریح کرده‌اند.

فقهایی که به شکل مشروح و مستدلّ در این باره بحث نموده‌اند، برهان قطعی برای اشتراط مرد بودن ارائه نکرده‌اند؛ [۷] گاهی به اجماع تمسک می‌کنند که بر فرض وجود اتفاق واقعی همه فقهای دین، احتمال استناد آنان به یک یا چند وجه دیگر که در مسئله مطرح است، مظنون و چنین اجماعی فاقد شرط حجّیت و اعتبار است. زمانی به حدیث نبوی ضعیف استدلّال می‌کنند که خصوص ولایت به معنای حکومت زن را مانع فلاح جامعه می‌داند، لیکن اگر زن واجد شرایط قضا از طرف ولی مسلمانان منصوب گردد، مشمول چنان حدیث ضعیف نمی‌شود. گاهی از این خبر ضعیف کمک گرفته می‌شود که زن سیمت قضا را نپذیرد و متولی آن نشود، ولی احتمال استناد اصحاب فقهات به خصوص خبر مزبور، تا جابر ضعف آن گردد، نیازمند به دلیل دیگر است.

زمانی نیز به نقل ابن بابویه قمی (صدوق) (قدس سرّه) در پایان من‌لایحضره‌الفقیه پیرامون وصایای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی (علیه‌السلام) اعتماد می‌شود که اصل حدیث (بخش مخصوص به قضاء زن) در وسائل چنین است: محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن حماد بن عمرو و انس بن محمد عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله و سلم لعلی (علیه‌السلام) قال: «یا علی! لیس علی المرأة جمعة»، إلی أن قال: «و لا تولی القضاء» [۸].

مرحوم مجلسی اول، مولانا محمدتقی (۱۰۷۰ - ۱۰۰۳) در روضة‌المتّقین در عین احتمال قوّت سند، ضعف برخی از رجال آن را محتمل می‌داند، ولی چنین می‌گوید: «مصّف (صدوق) (قدس سرّه) حکم به صحت آن کرده است و این حکم به صحت، یا برای آن است که تواتر حدیث وصیّت نزد او ثابت شده است یا مضمون آن متواتر است؛ زیرا بیشتر مسائل آن در اخبار متواتر یا مستفیض یا صحیح، از صادقان (علیهم‌السلام) رسیده است» [۹].

نکته اساسی متن حدیث مزبور، این است که برخی از احکام مندرج در آن مستحب یا مکروه است و هرگز حرام یا واجب نیست که حکم لزومی‌اند و ظهور سیاق واحد، شاید مانع استنباط حکم لزومی از چنین حدیث مرکب و ملقّق و مختلط باشد. وانگهی طبق حدیث مزبور، تکلیف شاق و صعب قضا از زن برداشته شده است؛ نه آنکه او را از حق قضا محروم نموده باشد.

توضیح؛ برخی از کارهای دشوار مانند وجوب حضور در نماز جمعه، هرچند از فاصله دو فرسخ باشد، تکلیف و وظیفه مرد است و چنین تکلیف عسیری بر زن نیست و همچنین پذیرفتن مسئولیت سخت قضا بر مرد واجب است (گاهی عینی و گاه کفایی)، لیکن بر زن واجب نیست و از حدیث وصیّت فقط سلب تکلیف استظهار می‌شود است؛ نه نفی حق؛ زیرا در حدیث مزبور چنین آمده است: «لیس علی المرأة جمعة... ولا تولی القضاء»؛ یعنی بر زن تشکیل نماز جمعه و نیز پذیرش سیمت قضا واجب نیست، بلی، اگر حدیث چنین بود: «لیس للمرأة جمعة... ولا تولی القضاء»، از آن سلب حق استفاده می‌شد.

بنابراین، زن حق شرکت در نماز جمعه را دارد و مانند مردان، اگر نماز جمعه را به امامت امام جمعه مرد خواند، لازم نیست نماز ظهر را اعاده کند و همان‌طور که به نظر ما اعاده نماز ظهر و جمع آن با نماز جمعه برای مرد لازم نیست و احتیاط و جویبی هم ندارد، نماز جمعه برای زن هم کافی است؛ حتی احتیاط و جویبی هم در جمع نماز جمعه و نماز چهار رکعت معهود ظهر نیست؛ هرچند میدان استحباب اعاده و جمع، وسیع است. غرض آنکه پیام وصیّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیر مؤمنان (علیه‌السلام) سلب تکلیف است برای سهولت کارهای زن و سلب حق نیست و این دو مطلب، فرق عمیقی دارند.

از اینجا روشن می‌شود که دفاع صاحب مفتاح‌الکرامه در شرح قواعد علامه، [۱۰] به نصاب تمام نخواهد رسید؛ زیرا نه شهرت قطعی به وصف جابر بودن روایت ضعیف جابر از امام باقر (علیه‌السلام) ثابت شده است و نه نقصان عقل و دین او دلیل معتبری دارد که گوهر ذات زن را هر چند از علوم و معارف حوزه و دانشگاه و نیز از فضائل قسط و عدل بهره‌مند باشد، از صلاحیت قضا و داوری محروم نماید.

محقق قمی (قدس سرّه) (۱۳۳۱ - ۱۱۵۱) در جامع‌الشتات بعد از نقل اشتراط ذکورت و دعوی اجماع بر آن، چنین می‌گوید: «گاهی در اشتراط ذکورت و... اشکال می‌شود؛ زیرا علتی که برای آن ذکر می‌شود [۱۱] مطرد و شایع نبوده، در همه موارد چنین علتی موجود نیست؛ پس نمی‌توان به نحو مطلق، حکم به عدم جواز قضاء زن نمود، مگر اجماع مطلق منعقد شده باشد».

آنگاه می‌افزاید: «شاید اجماع مزبور، ناظر به اختیار ولایت و منصب عمومی باشد و اما در حکومت‌های خاص و مقطعی، چنین اجماعی از ناقل آن معلوم نیست؛ گرچه برخی از عبارتها آن را تحمّل می‌نماید» [۱۲].

بنابراینچه گذشت، نقد صاحب مفتاح‌الکرامه و مانند وی به کلام محقق اردبیلی (قدس سرّه) (متوفای ۹۹۲) ناتمام است. عبارت مقدس اردبیلی چنین است: «وَأما اشتراط الذّکورة فذلک ظاهر فیما لم یجز للمرأة فیہ أمر وأما فی غیر ذلک فلا تعلم له دلیلًا واضحًا. نعم ذلک هو المشهور. فلو کان إجماعًا فلا یحیث ولا فالمنع بالکلیة محلّ بحث. إذ لا محذور فی حکمها بشهادة التّساء، مع سماع شهادتین بین المرأتین مثلاً بشیء مع إصافها بشرائط الحکم» [۱۳].

خلاصه؛ در برخی از امور حضور زن نارواست و امر او در آن نافذ نیست؛ نظیر مواردی که مستلزم تماس نامحرمانه با نامحرم و مانند آن باشد که این‌گونه امور سهم مختص مرد است و داوری زن در آن صحیح نیست، اما در مواردی که مخصوص زنان یا مشترک زن و مرد یا مخصوص مردان است، لیکن مستلزم هیچ محذوری از قبیل تماس با نامحرم نیست، دلیل روشنی بر اشتراط ذکورت یافت نمی‌شود؛ هرچند مشهور بین فقها همان اشتراط مزبور است.

پس اگر اجماع مسلم یافت شود، بحثی در آن نیست؛ وگرنه منع زن از قضا به نحو کلی، مورد بحث و نقد است؛ زیرا هیچ محذوری در قضاء زن مشروط بر آنکه واجد همه شرایط قضا از جهت علم و عدل و مانند آن باشد، درباره زنان با شهادت زن وجود ندارد.

بنابراین، اگر زن به مقام شامخ اجتهاد برسد و دارای ملکه عدالت باشد و واجد شرایط دیگری گردد که در قضا و اوصاف قاضی معتبر است و تصدّی فضای زنان را عهده‌دار شود با نصب از طرف فقیه جامع‌الشرایط که ولایت امر مسلمانان و رهبری جامعه اسلامی را به عهده دارد، از نظر بزرگانی چون مقدس اردبیلی مانعی ندارد. بلی، اگر کسی اجماع قطعی بر منع را (که احتمال استناد به برخی از روایات ضعیف یا وجوه اعتباری قابل‌خنده در آن راه نیابد) اجراز کند، تصدّی مزبور ممنوع است؛ چنان‌که اگر از تصدّی زن محذور اجتماعی یا مفسده اخلاقی لازم آید، آن تصدّی جایز نیست.

به دیگر سخن، چون مسئله قضا با اجرای حدود همراه است، گفته‌اند که زنان در همه مسائل حقوقی اسلام می‌توانند به فقهات بپردازند و قاضی تربیت کنند، اما خود، در مقام فصل‌دعوا و خصومت نشینند و به اجرای حدود فرمان ندهند؛ وگرنه همه ادله اشتراط ذکورت در قضا خدشه‌پذیر است.

ج. مرجعیت زن

با تحلیل کوتاه و گذرایی که درباره قضای زن به عمل آمد، تحلیل مرجعیت وی آسان‌تر است؛ زیرا برای محذوره‌های جنبی، علاجهای جانبی نیز وجود دارد. البته اگر محذور

شرعی بدون چاره در مرجعیت زن باشد، مرجعیت مزبور ممنوع است.

به یاد دارم یکی از مراجع گذشته شفاها چنین گفت: مرجعیت زن، مایه هتک این مقام منیع است، لیکن گفتار مزبور ناشی از نشناختن هویت انسانی زن و نیز معرفتی ظالمانه نظام طغیان و تعدی از او به عنوان کالای غریزه و اقتصاد و همچنین محروم نگه‌داشتن این قشر عظیم بزرگوار از ورود در معارف والا و منبع عقلی و نقلی و نیز ناباوری خود، برای خود زنان و نیز برخی از علل و عوامل مستور و مشهور دیگر بوده و هست. به هر روی، سرگذشت اجماع درباره اشتراط مرد بودن مرجع تقلید، همتای سرگذشت دعوی اجماع بر اعتبار ذکوریت در قاضی است.

جنبه عاطفی بودن زن، ذاتاً مانع تعدیل قوای عقلی و فکری او نیست و تمام بحث در صورتی است که زن چون مرد از اعتدال عقل نظری برخوردار باشد و جنبه خردورزی و فرزاندگی معتبر در قضا و مرجعیت، مقهور عاطفه و احساس نگردد؛ زیرا گاهی خردورزی برخی از مردان، مقهور بعضی از شئون نفسانی آنان می‌شود و جنبه فرزاندگی آنها تحت پوشش دیگر جنبه‌های نفسانی قرار می‌گیرد؛ که در این حال، چنین مردانی نیز واجد شرایط قضا یا مرجعیت نیستند.

ممکن است لزوم ارتیاض و تمرین زنان برای تعدیل عواطف، بیشتر از مردان باشد، لیکن اگر در پرتو تمرین، شرایط مساوی پدید آید، دلیلی بر محرومیت زنان از سمتهای یاد شده وجود ندارد. به ویژه که مرجعیت سمت اجرایی است، اما پشتیبان مرجعیت و ریشه و بهای آن به فقاقت و اجتهاد و عدالت است و در این امور، ذکوریت و انوشت شرط نیست. شاید زنی در اوج فقاقت و عدالت قرار گیرد و همچون مرحوم صاحب جواهر و شیخ انصاری تحول عظیم فقهی ایجاد نموده، بتواند شاگردانی تربیت کند که آنها مرجع تقلید شوند و این هیچ محذوری ندارد، اما خودش به سبب محذور حشر و نشر با نامحرم مقام مرجعیت نداشته، کار اجرایی نپذیرد؛ گرچه در این مورد نیز اگر محذور جانبی وجود نداشته باشد، اصالتاً منعی نیست و به ویژه اگر در محدوده جامعه زنان باشد یا مرجعیت زنان را به عهده بگیرد؛ همان‌طور که می‌تواند امام جماعت زنان باشد.

د. تعلیم و تدریس زنان

سؤال: تدریس به مردها نیز کاری اجرایی است و اگر زن نمی‌تواند با مردها تماس بگیرد، چگونه می‌تواند با تدریس در مجامع علمی، قاضی، مجتهد، مرجع تقلید، والی و فرمانده لشکر تربیت کند؟! وانگهی اثبات وجوب تعلیم و آموزش مردان توسط زن، کار آسانی نیست و در صورت عدم وجوب، با توجه به کراهت شنیدن صدای زن برای مرد، تدریس او نه تنها زمینه کمال و ارزش نیست، بلکه منقص و ضعیفی برای اوست.

پاسخ: باید دانست که اولاً اگر زنانی بتوانند به مقام شامخ فقاقت برسند و به نکات دقیقی از مطالب اسلامی آگاهی یابند که مردها به آن توجه نکرده‌اند، تدریس و تعلیم بر زن واجب عینی می‌شود؛ چنان‌که اگر علوم را هم زن و هم مرد بدانند، بر هر دو نفر تعلیم و تدریس واجب کفایی است؛ پس اثبات وجوب تعلیم جاهلان بر زن کار مشکلی نیست.

ثانیاً اگر زنی به چنان مقام علمی برسد که بتواند در سطح عالی حوزه‌ها و مراکز علمی و دانشگاهها تدریس کند، دو صورت دارد: ۱/ چنانچه جزو سالمندان باشد: ﴿القواعد من النساء﴾ [۱۴]، سنّ سالمندی ایجاب می‌کند که در مسئله حجاب از تخفیفی برخوردار باشد البته در صورتی که تظاهر به زینت نداشته باشد چه رسد به صدای او. نیز صوت زن در صورتی که سخن معروف بگوید، عورت نیست.

۲/ اگر سالمند نباشد، چون تعلیم، یا واجب عینی یا کفایی است، با حفظ عفاف محذوری ندارد و شنیدن صدای زن نیز گرچه احتمال دارد برای مرد مکروه باشد، ولی مکروه بودن اسماع صدا برای زن بعید است، مگر به دلیل خاص؛ زیرا این‌گونه حکمها ملازم هم نیستند؛ نظیر اینکه گفته‌اند: پوشاندن مقداری از صورت و دست بر زن واجب نیست، اما آیا مرد می‌تواند نگاه کند یا نه، حکمی جدا دارد و این‌طور نیست که واجب نبودن پوشاندن بر زن، ملازم جواز نگاه مرد باشد.

وانگهی، اگر ثابت شود که اسماع صدا مکروه است، نظیر کراهت در عبادات است که به معنای «أقلّ ثواباً» (ثواب کمتر) است؛ زیرا این‌گونه امور از باب اهم و مهم هستند که در صورت تراحم دو حکم، مفهوم کراهت به «أقلّ ثواباً» برمی‌گردد. افزون بر اینکه وقتی محور بحث علوم اسلامی باشد، هم شرکت‌کننده‌ها با نزاکت و خلوص می‌آیند و هم درس‌دهنده‌ها با عفاف و خلوص‌اند و فحراً فضای آموزشی نیز فضای عصمت و طهارت است.

بنابراین، زنی که این مجاهدت را تحمّل و برای رضای خدا تدریس می‌کند و تعلیم می‌دهد، چه به صورت نوار یا از پس حجاب یا به صورت حضوری، کارش کراهت ندارد و اگر کراهت داشته باشد، نظیر کراهت در باب عبادات است.

برای نمونه، خطبه‌ای که در باب احتجاجات معصومان (علیهم‌السلام) از حضرت فاطمه زهرا (علیها‌السلام) نقل شده است، مربوط به مسئله تعلیم است؛ زیرا بر آن حضرت واجب نبود که برای استرداد فدک یا استحقاق خلافت همسرش، آن خطبه مفصل توحیدی را مطرح کند. این خطبه تقریباً یک جزء قرآن کریم است و انگیزه قیام و اقدام آن حضرت (علیها‌السلام)، تعلیم و تدریس و مناظره سیاسی و شرکت و حضور در صحنه جهت استرداد خلافت و فدک بود. اتفاقاً یکی از حافظان و ناقلان این خطبه نورانی، وجود مبارک حضرت زینب‌صلوات الله علیها است که در دوران خردسالی آن خطبه را آموخت و فهمید و نقل کرد، ولی چون متأسفانه شناخت ما از اولیای دین در حدّ مجالس سوگ و ماتم است، از معارف بلند عقلی آنان بی‌خبریم.

بنابراین، چون فاطمه زهرا سلام‌الله علیها معصوم است و قول، فعل و تقریر معصوم، پیامبر یا غیر پیامبر، سنت اسلامی محسوب می‌شود و سنت نیز حجت است، قول حضرت زهرا و فعل و برخورد او حجت است و فرقی در حجّیت سنت، میان حضرت زهرا و حضرت علی و امام حسن و امام حسین و دیگر ائمه معصومان صلوات الله علیهم اجمعین نیست. اگر سخنان علی بن ابی‌طالب و یازده فرزندش سلام‌الله علیهم به دلیل عصمت آنان حجت است، این حجّیت و عصمت از آن حضرت زهرا (علیها‌السلام) نیز هست.

سنت به این معنای وسیع، منبع فقه اسلامی است و فقه اسلامی مبنای خود را از این منابع دریافت می‌کند و معیار منبع بودن هم عصمت است و در نتیجه، حضرت زهرا سلام‌الله علیها یکی از منابع فقه اسلامی است؛ بنابراین اگر سخن از کراهت اسماع صدا باشد، آن کراهت به «أقلّ ثواباً» برمی‌گردد.

زن و فراگیری علم

گاهی گفته می‌شود: اگر زن و مرد در مسائل علمی و کمالات عملی امتیازی ندارند، چرا زن برای فراگیری علم باید از مرد اجازه بگیرد و در صورت عدم اجازه شوهر به ناچار از کسب علم محروم می‌شود؟

در جواب باید گفت که اولاً علم بر دو قسم است: ۱/ دانشی که فراگیری آن از واجبات عینی است و مرد حق منع از فراگیری این دسته از علوم را ندارد و اگر جلوگیری نمود، موافقتش واجب نیست.

۲/ دانشی که فراگیری آن واجب کفایی است و اگر در فراگیری این بخش از علوم دیگران به حدّ کفایت اقدام نکردند، فراگیری این قسم از علوم نیز بر زن واجب عینی می‌شود و باز مرد حقّ منع ندارد.

وانگهی در مواردی هم که مرد حق منع دارد، زن می‌تواند شرط کند و بگوید: با این شرط کارهای منزل را انجام می‌دهم که این مقدار از وقت را برای خودم یا برای

فراگیری علوم اختصاص بدهم و این در اختیار خود اوست؛ چنانکه هنگام ازدواج حضرت زینب‌سلام الله علیها در حین عقد، این موضوع شرط شد. اگر این مسائل در جامعه مطرح شود و فرهنگ مردم نیز رشد کند، دیگر جامعه هرگز زنها را کالا نخواهد دانست.

بر این اساس، آنچه به تعلیم و تربیت مربوط است، زن و مرد در آن مقام، مورد خطاب مشترک قرار گرفته‌اند. قرآن در امور حکومتی همانند امور معرفتی، زن و مرد را یکسان مورد خطاب قرار داده، می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قُضِيَ إِلَيْهِمْ أَمْرٌ أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [۱۵]؛ یعنی اگر نظام اسلامی، قضا و حکمی را ارائه داد و پیامبر حکمی کرد و از طرف خدای سبحان دستوری را ابلاغ نمود، هیچ مرد یا زن باایمان، حق تصمیم‌گیری مخالف در برابر قضا و داوری خدا و پیامبر را ندارد. نه تنها در مسائل تشریحی بلکه در مسائل حکومتی نیز آنجا که سخن از قضا و حکم است، خواه قضای باب قضاوت، خواه قضای حکومت، مرد یا زن مؤمن حق اعتراض ندارد.

در مسائل اخلاقی نیز در قرآن کریم آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ﴾ [۱۶]؛ یعنی هیچ مرد یا زنی حق ندارد که دیگری را مسخره یا تحقیر نماید؛ زیرا خیر بودن از مدرکات بصری نیست که به چشم بیاید؛ خیر مربوط به‌جان است و جان نیز مستور است و چه بسا کسی که مورد تحقیر قرار می‌گیرد، بهتر از کسی باشد که تحقیر می‌کند؛ بنابراین نه مرد حق تمسخر دارد و نه زن. در روایت آمده است که چند چیز در میان چند چیز مستور است؛ یکی شب قدر که در بین شبها مستور است و دیگری اولیای خدا که در بین افراد عادی گمنام و مستورند و چه بسا کسی که مورد تحقیر قرار گرفته، از اولیای الهی باشد.

تحقیر کردن به چهار صورت محتمل است: ۱/ مردی، مردی دیگر را تحقیر کند. ۲/ مردی زنی را تحقیر نماید. ۳/ زنی، زن دیگری را تحقیر کند. ۴/ زنی مردی را مورد تحقیر قرار دهد. این چهار صورت مفروض است، ولی دو صورت آن را قرآن با صراحت بیان می‌فرماید و اصل کلی را چنین یادآور می‌شود: چه بسا کسی که مورد تحقیر قرار می‌گیرد، بهتر از تحقیر کننده باشد.

ه. عدم الزام زن به برخی تکالیف

ریحانه بودن زن، سبب شده که الزام و وجوب بعضی از کارهای دشوار از دوش او برداشته شود؛ البته در حد رخصت و نه عزیمت. عزیمت یعنی اگر بر چیزی نهی وارد شد، کسی حق انجام آن را ندارد و اگر به چیزی امر شد، چاره‌ای جز انجام آن نیست؛ مانند نهی از روزه یا اتمام نمازهای چهار رکعتی برای مسافر و نیز مانند دستور شرکت در جهاد؛ پس اصطلاحاً به این بایدها و نبایدها «عزیمت» می‌گویند.

اما «رخصت» برداشته شدن وجوب از عملی است بدون تحریم آن؛ مثلاً اینکه نماز جمعه بر زن نیست، یعنی بر او واجب نیست که حتماً حضور پیدا کند؛ نه اینکه حضورش مقبول یا صحیح نیست یا فضیلت ندارد.

براین اساس، محرومیت زن از شرکت در بعضی مراسم مذهبی مانند نماز جمعه، نماز جماعت، تشییع جنازه، گفتن اذان و اقامه و... چنانکه در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرمؤمنان (علیه‌السلام) آمده است: «یا علی! لیس علی النساء جمعة ولا جماعة ولا اذان ولا اقامة» [۱۷]، در حد رخصت است و نه عزیمت؛ یعنی زن به برخی امور دشوار ملزم نیست؛ نه اینکه حق شرکت در این امور را ندارد.

برای نمونه، از احکام نماز جمعه این است که در صورت تعیین وجوب نماز جمعه، بر مکلفان واجب است تا شعاع دو فرسخی در نماز جمعه حاضر شوند و نیز تا شعاع یک فرسخی، تشکیل نماز جمعه‌ای دیگر مجاز نیست؛ یعنی فاصله دو نماز نباید کمتر از یک فرسخ باشد. پیداست که حضور در چنین مراسم عبادی برای زن دشوار است. از این جهت، تنها الزام و عزیمت از زن سلب شده است؛ نه اینکه زن حق شرکت ندارد و اگر مثلاً با تحمل رنج در نماز جمعه حضور یافت، نمازش مقبول نباشد یا کفایت از نماز ظهر نکند و یا فاقد فضیلت نماز جمعه باشد.

نمونه دوم، حضور در نماز جماعت است. جماعت به قدری در اسلام معتبر و مهم است که از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم برای جلوگیری از نفاق منافقان در صدر اسلام دستور رسید: «کسانی که در نماز جماعت شرکت نمی‌کنند و تدریجاً قصد توطئه و تضعیف اسلام را دارند و نیز آنها که دسترسی به نماز جماعت دارند، ولی نماز جماعت را گرامی نمی‌شمارند و در آن شرکت نمی‌کنند، خانه‌هایشان به آتش کشیده شود» [۱۸].

بر این اساس، شرکت در نماز جماعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در صورت نبود عذر، لازم بود و عدم حضور، ممنوع/ اطاعت چنین دستوری، چون توأم با دشواری بود، بر زنها لازم نشد؛ نه اینکه نماز جماعت زن مقبول نیست.

نمونه دیگر، موضوع جهاد است؛ زن می‌تواند در بخش مهمی از امور مربوط به جهاد حضور یابد؛ زیرا جهاد، تنها در سنگر بودن و تیراندازی کردن نیست؛ بلکه افزون بر کمک‌های تدارکاتی پشت جبهه و متن جبهه، نقشه کشیدن و راهنمایی کردن نیز بخش‌های مهمی از جهاد به شمار می‌آید و زنها فقط امور تنگاتنگ نظامی را که کار شاق و دشواری است، به عهده نمی‌گیرند؛ نه اینکه از فیض جهاد محروم باشند؛ پس در هیچ‌یک از این مسائل، زن را محروم ننموده‌اند؛ بلکه در بیشتر دشواریها و باربرداری و امانت‌داریها و در بسیاری از مصائب و مشکلات، زن همتای مرد است.

وانگهی، سلب جنگ و جهاد و مبارزه از زن در جهاد ابتدایی است که به امام معصوم‌سلام الله علیه مربوط است تنها بعضی از فقهای مارضوان الله علیهم فرموده‌اند که اختصاصی به امام معصوم ندارد اما در جنگ‌های دفاعی و ردّ کید اجانب، اگر زن فرمانده لشکر زنان بشود، نه تنها جایز بلکه گاهی واجب است؛ چون دفاع اختصاصی به زن یا مرد ندارد.

هجرت نیز که در مبارزه بار سنگینی است، بر زن و مرد واجب است و همواره هجرت با جهاد همراه بوده است. در صدر اسلام، هم مرد و هم زن مهاجر بوده است و اکنون هم مهاجرت مخصوص مرد نیست؛ بلکه به هنگام ضرورت بر هر دو گروه واجب است.

سؤال نماینده زنان از پیامبر

موضوع حضور زن در سمت‌های فرهنگی، اجتماعی، اجرایی و... را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام پایان می‌بریم. در المثنور از بیهقی نقل می‌کند: روزی رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم در جمع یاران و اصحابش نشسته بود که آسمان بنت یزید انصاریه (از زنان انصار) به حضور پیامبر صلوات الله وسلامه علیه رسید و عرض کرد: من نماینده همه زنان به سوی شما هستم و این سؤال، تنها پرسش زنان انصار و زنان مدینه نیست؛ بلکه سؤال همه زنهاست و هیچ زنی در مشرق یا در مغرب نیست، مگر وقتی سخن مرا بشنود، آن را می‌پذیرد؛ پس من در حقیقت نماینده همه زنان عالم هستم؛ زیرا شما پیامبر همه جوامع بشری اعم از زن و مرد هستید و این پرسش عموم زنان از شماست.

او ابتدا در کمال ادب گفت: «بأبی أنت وأُمّی» و سپس افزود: «نفسی لک الفداء»؛ یعنی من و پدرم و مادرم فدای تو! پس از ایراد خطبه به نمایندگی زنان جهان عرض کرد: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَ إِلَيْ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ فَاَمَّا بَكِ وَيَالِهَكَ»؛ یعنی خدای سبحان تو را به پیامبری بشر مبعوث کرد؛ چه برای رجال و چه برای نساء؛ پس ما به تو و

مبعوث ایمان آوردیم. [۱۹]

سپس افزود: «وإنا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم ومقضى شهواتکم وحاملات أولادکم واکم معاشر الرجال فضلتم علينا بالجمع والجماعات وعبادة المرضى وشهود الجنائز والحجّ بعد الحجّ وأفضل من ذلك الجهاد فی سبیل الله»؛ یعنی ما زنها خانه‌نشین و محصور و حامل فرزندان شما مردان هستیم [۲۰] و شما مردها بر ما فضیلت دارید؛ زیرا در نماز جمعه و جماعت، در عیادت بیمار و تشییع جنازه شرکت می‌کنید و مکرر می‌توانید به حج بروید و بالاتر از همه، در راه خدا جهاد کنید و ما از آن محرومیم.

آنگاه چنین ادامه داد: «وإن أحدکم إذا خرج حاجّاً أو معتمراً أو مجاهداً حفظنا لکم أموالکم وغلزنا أئوابکم ورتبنا لکم أولادکم فما نشارکمکم فی هذا الأجر والخیر»؛ یعنی شما اگر به عنوان حج یا جهاد حرکت کردید، ما باید در خانه‌ها بنشینیم و امواتان را حفظ کنیم و لباسهایتان را بیافیم و فرزندان شما را تربیت کنیم؛ پس ما زنها با شما مردها در هیچ یک از فضیلتها شریک نیستیم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با تمام صورت رو به اصحاب کرد و فرمود: «هل سمعتم مسألة امرأة قط أحسن من مسألتها فی أمر دینها من هذه؟»؛ یعنی تاکنون زنی به این فضیلت دیده‌اید که در مسائل دینی چنین سؤال کند؟ معلوم می‌شود شنیدن صدای زن در این گونه از مسائل دینی برای معصوم هم رواست و زن می‌تواند در مجامع عمومی درباره مسائل دین سخن بگوید و مردها هم می‌توانند سخن زن را درباره مسائل دینی بشنوند یا گوش دهند. اگر چنین سؤال و جواب و سخنرانی در اوائل اسلام و در مکه رخ می‌داد، ممکن بود کسی بگوید که آن روز هنوز دستور حجاب نبوده و... اما این ماجرا در مدینه و در جمع انصار و در زمانی واقع شده که بسیاری از مسائل حجاب و فضائل دینی و دستورات عفاف نازل شده است.

به هر روی، اصحاب گفتند: ما فکر نمی‌کردیم زن به این مقام برسد؛ «فقالوا یا رسول الله! ما ظننّا أنّ المرأة تهتدی إلی مثل هذا»؛ زیرا زمینه‌ای نبود تا زن را این‌گونه ببرواند، جز تفکر جاهلی که توان تربیت چنین زنهایی را نداشت. آنگاه پیامبر رو به این زن فرمود: «افهمی أيتها المرأة واعلمی من خلفک من النساء إنّه حسن تیقل المرأة لزوجها وطلبها مرضانه واتباعها موافقته يعدل ذلك کله فانصرفت وهی تهلل حتّى وصلت إلی نساء قومها» [۲۱]؛ یعنی ای زن! خود بفهم و به همه زنهایی که تو نماینده آنها می‌باشی اعلام کن که مسئولیت تربیت فرزندان و شوهرداری خوب که چشم شوهر در بیرون به گناه گشوده نشود و گوشش در بیرون منزل به گناه و آهنگ باطل و دستش به خیانت باز نشود، معادل همه آن فضائل است که برشمری.

اگر زنان خواهان ثواب و تقرب الهی‌اند و اگر فروع دین تعبدی است و ذات اقدس الهی مصالح ما را بهتر از ما می‌شناسد، آن خدایی که زنان را شش سال زودتر از مردان مکلف کرد و به حضور پذیرفت، چنین دستور داده است که خانواده اصل است. آنها که خانه را منحل کرده، در حدّ یک خوابگاه به آن می‌نگرند، جان و روح زن را از خانه بیرون آوردند و به مراکز فساد کشاندند و نمونه بارز انحطاط را در کشورهای پیشرفته دیده‌اید و می‌بینید.

مرحوم علامه طباطبایی ذیل همین حدیث شریف در بحثی مبسوط می‌فرماید که آنها زن را به نام آزادی بازیچه قرار دادند، اما دین زن را گل و نه ابزار بازی می‌داند که نباید او را ضایع کرد و کارهای سنگین به وی ارائه نمود و نباید گذاشت او با نامحرم یا نامحرم با او تماس بگیرد؛ زیرا این گل پژمرده می‌شود. این فقط باید در بوستان منزل باشد؛ آنگاه می‌تواند پیغمبر تربیت کند.

اگر زنان، کانون خانه را متلاشی نکنند و آن را با حسن برخورد، اداره صحیح شئون منزل، قناعت، تربیت دقیق فرزندان، رفتار مؤدبانه و حفظ عفاف و لباس حتی در برابر اولاد و در نتیجه با تربیت فرزندی وزین و عقیف گرم‌نگه دارند، می‌توانند نقص آن فضائل را جبران کنند؛ زیرا اینها معادل همه فضائلی است که برای مردها وارد شده است.

پاورقی:

۱/ کتاب زن در آئینه جلال و جمال، ص ۲۲۹- ۲۴۲ و ۲۹۴-۳۱۷

۲ - سوره نور، آیه ۶۲/

۳ - سوره نور، آیه ۶۲/

۴ - نهج البلاغه، نامه ۵/

۵ - جامع احادیث الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۰۲-۴۰۱/

۶ - بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۸/

۷ - جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۴/

۸ - وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶/

۹ - روضة المتقین، ج ۱۲، ص ۴- ۳/

۱۰ - مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۹/

۱۱ - علت یاد شده این است که زنها غالباً توان قضا ندارند؛ چون دآوری بین متخاصمان، نیازمند به بروز در جامعه و حضور در مردم است تا تشخیص متخاصمان و تشخیص شاهدان آنها ممکن باشد.

۱۲ - جامع الشتات، ج ۲، ص ۶۸۰، شرایط قاضی.

۱۳ - مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۲، ص ۱۵/

۱۴ - سوره نور، آیه ۶۰/

۱۵ - سوره احزاب، آیه ۳۶/

۱۶ - سوره حجرات، آیه ۱۱/

۱۷ - بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۱۵/

۱۸ - وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۷۶/

۱۹ - سخن این زن در حقیقت بیانگر اصول سه‌گانه‌دین (مبدأ، معاد و وحی) بود. در قرآن کریم نیز گاهی سه اصل مبدأ و معاد و وحی در کنار هم ذکر می‌شود و زمانی فقط دو اصل مبدأ و وحی؛ چون بازگشت معاد به همان مبدأ است و اگر کسی به خدا ایمان آورد، به معاد هم ایمان آورده است.

۲۰ - تفکر رایج در آن روز، تفکر جاهلی بود. این زن که هم نماینده زنان جهان و هم نماینده زنان مسلمان بود، در متن سؤالش تفکر جاهلی را مطرح می‌کند و می‌گوید که زن، حامل فرزندی شوهر است؛ غافل از اینکه زن، حامل فرزندی است که به پدر و مادر به صورت مشترک منسوب است.

۲۱ - أسد الغابه، ج ۵، ص ۳۹۹/

